

شب اول

نفی تروما (آسیب‌دیدگی روحي)

مرد جوان وارد اتاق کار شد و قوز کرده روی

صندلی نشست. چرا جوان این قدر دلش

می‌خواست دست به نفی نظریه‌های فیلسوف

بزند؟ دلایل واضحی داشت. عاری از

اعتماد به نفس بود و از همان کودکی‌اش این حس

با احساس عمیق حقارتی همراه بود که درباره‌ی

پس‌زمینه‌های شخصی و آموزشی‌اش داشت. این

را اضافه کنید به احساسی ناخوشایند که به

ظاهرش داشت و در نتیجه احتمالاً وقتی دیگران را

می‌دید، بسیار معذب می‌شد. او بیش از هر چیزی

خود را در تأیید خوشبختی دیگران ناتوان می‌دید و

دائماً دلش به حال خودش می‌سوخت. ادعاهای

فیلسوف در نظر او چیزی بیش از حرف‌هایی

فانتزی و غیرواقعی نبودند.

غولِ سوم ناشناخته

جوان: لحظاتی پیش برگشتی و گفتی «فلسفه‌ای دیگر» ولی به من گفته‌اند که تو متخصص فلسفه‌ی یونانی.

فیلسوف: بله، از دوران نوجوانی فلسفه‌ی یونان بخش عمده‌ای از زندگی‌ام بوده است؛ روشن‌فکرهای بزرگی همچون سقراط، افلاطون و ارسطو. همین‌الان مشغول ترجمه‌ی یکی از رساله‌های افلاطون هستم و تصمیم دارم باقی زندگی‌ام را نیز به بررسی تفکرات یونان باستان بگذرانم.

جوان: خب، پس این «فلسفه‌ی دیگر» چیست؟

فیلسوف: یک مکتب کاملاً تازه‌ی روان‌شناسی است که روان‌پزشکی اتریشی به نام آلفرد آدلر در اوایل قرن بیستم آن را پایه‌گذاری کرد. در کل به نام روان‌شناسی آدلری شناخته می‌شود.

جوان: آهان! اصلاً نمی‌توانستم تصور کنم یک متخصص فلسفه‌ی یونان به روان‌کاوی علاقه‌مند

باشد.

فیلسوف: من خیلی با منشی که سایر مکتب‌های روان‌شناسی در پیش گرفته‌اند آشنا نیستم. هرچند فکر می‌کنم اگر بگوییم روان‌شناسی آدلری کاملاً در راستای فلسفه‌ی یونان است، اشتباه نگفته‌ایم و همین است که زمینه‌ی مناسبی را برای مطالعه ایجاد کرده است.

جوان: من اطلاعاتی درباره‌ی روان‌شناسی فروید و یونگ دارم. زمینه‌ی بسیار جذابی است.

فیلسوف: بله فروید و یونگ هر دو شهره هستند. آدلر یکی از اعضای اصلی انجمن روان‌کاوی وین بود، که فروید رئیس آن بود. او به‌دلیل تقابل ایده‌هایش با فروید از گروه رفت و مفهوم «روان‌شناسی فردنگر» را ایجاد کرد که مبنایش نظریه‌های اصیل خودش بود.

جوان: روان‌شناسی فردنگر؟ چه اصطلاح غریبی! پس آدلر از پیروان فروید بوده؟

فیلسوف: نه، اصلاً. این قضیه را همیشه اشتباه می‌گیرند ولی ما باید این اشتباه را برطرف کنیم. اول از همه این که آدلر و فروید هر دو هم‌سن و سال بودند و رابطه‌ای که در مقام محقق بین آن‌ها شکل گرفت از موضعی برابر بود. از این نظر آدلر با یونگ فرق دارد؛ یونگ فروید را در جایگاه پدر می‌دید. علی‌رغم این که در نظر عموم مردم روان‌شناسی با اسم یونگ و فروید گره خورده، باید بدانی آدلر هم در دنیا شناخته شده است. او هم در کنار یونگ و فروید یکی از سه غولِ این رشته است.

جوان: متوجه شدم. باید در این زمینه بیشتر تحقیق کنم.

فیلسوف: برایم طبیعی است که اسم آدلر را نشنیده باشی. او خودش می‌گوید: «زمانی خواهد رسید که کسی اسمم را به یاد نمی‌آورد؛ شاید حتی فراموش کنند که مکتب ما وجود خارجی داشته است.» بعد می‌گوید اشکالی هم ندارد. منظور از فراموش شدن

یک مکتب این است که عقاید آن تا حدی رشد کرده باشد که بتواند از حیطه‌ی تخصصی عبور کند و در دسترس همه باشد؛ یعنی احساسی باشد که همه در آن مشترک هستند. برای مثال دِیل کارنگی دو کتاب پرفروش دارد: **چطور دوست پیدا کنید و بر دیگران تأثیر بگذارید و چطور دلواپس نباشید و زندگی کنید**. او، که تأثیر تفکر آدلر در نوشته‌هایش کاملاً آشکار است، آدلر را «روان‌شناسی بزرگ» می‌داند که «عمر خود را صرف تحقیق درباره‌ی انسان‌ها و توانایی‌های بالقوه‌شان کرد.» استیون کاوی نیز کتابی دارد به نام **هفت عادت آدم‌های بسیار تأثیرگذار** که بسیاری از محتوای آن یادآور عقاید آدلر است. به عبارت دیگر روان‌شناسی آدلر، به جای این که محدود به زمینه‌ی تحقیقاتی خاصی باشد، همچون امری تحقق‌یافته بر قله‌ی حقایق و فهم انسانی مورد قبول واقع شده است. از آن طرف می‌شود گفت آدلر صد سالی از زمانه‌ی خود جلوتر